

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و هند: حوزه‌های تعامل و تقابل

حسنعلی احمدی فشارکی*

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

هندوستان به عنوان دومین کشور پرجمعیت جهان با رشد اقتصادی شش درصدی طی سال‌های پایانی قرن بیستم، به عنوان یک قدرت نوظهور مطرح بوده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۵ در جایگاه چهارمین قدرت اقتصادی جهان قرار گیرد. توسعه قدرت نظامی به همراه جهش چشمگیر در قدرت نرم‌افزاری این کشور به‌ویژه در صنایع فضایی و ورود به عرصه فناوری هسته‌ای، جایگاه ویژه‌ای را در معادلات امنیت منطقه‌ای و بین‌الملل برای هند فراهم ساخته است. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب سیاست‌های کلان نظام و بر اساس سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ به دنبال دستیابی به جایگاه برتر منطقه است. تحولات اخیر منطقه به‌ویژه موج بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا از یک سو و تقابل دیرینه ایران و آمریکا، نگاه ایران به منطقه آسیای جنوب شرقی، نفوذ عمیق آمریکا و اسرائیل در منطقه به‌ویژه در شبه‌قاره هند و نوع بازی ایران و هند در حوزه‌های همکاری یا رقابت، عرصه‌های همگرایی و واگرایی متنوعی را برای این تعاملات دو و چندجانبه فراهم ساخته است. در این مقال تلاش می‌شود ضمن بررسی عوامل تأثیرگذار بر شکل و محتوای این تعاملات، راهبردهایی در راستای منافع و امنیت ملی ایران ارائه شود.

واژگان کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، هند، همگرایی، واگرایی، آمریکا، اسرائیل، سیاست خارجی.

*. ahmadihf@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۲۴

مقدمه

دوران پس از جنگ سرد و رنگ باختن نظام دوقطبی، فضای جدید و مساعدی را برای نقش‌آفرینی و کنشگری فعالانه و متفاوت از گذشته برای برخی بازیگران جدید، قدرت‌های نوظهور در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و یا بلوک‌های جدید قدرت از جمله هند، چین، ایران و اعضای پیمان شانگهای فراهم ساخته است. کشور هند از شمال با روسیه و چین مواجه است و از سمت غرب هم درگیر رقابت‌های رقیبان خاورمیانه‌ای خویش است. از شرق نیز با کشورهای پُرجمعیت و منابع وسیع اقتصادی آسیای شرقی دارای مرز مشترک است. با فروپاشی نظام دوقطبی سه مسئله اساسی در سیاست خارجی هند (انرژی هسته‌ای، روابط با پاکستان و تنظیم شکل و محتوای رابطه با امریکا) دغدغه‌های عمده این کشور در دستگاه دیپلماسی محسوب می‌شوند (Chaulia, 2002, pp. 215-234). در این عرصه جهت‌گیری و تمایلات برخی کشورها از جمله هندوستان و عزم جدی آن در ورود به معادلات امنیت بین‌الملل هم در سطوح کلان و جهانی به عنوان یک برنامه و هدف استراتژیک، وضعیتی را در حال و آینده هند و همسایگان این کشور و جغرافیای سیاسی شبه‌قاره رقم خواهد زد. در عصر جدید و در هزاره سوم با ویژگی‌های خاص آن به‌ویژه در حوزه مطالعات بین‌الملل، نمی‌توان به انتظار تحولات نشست و صرفاً نظاره‌گر این تحولات بود و تعامل منفعلانه‌ای به‌ویژه در عرصه دیپلماتیک و حوزه‌های استراتژیک به‌ویژه مسائل امنیتی از خود بروز داد. منطق حاکم بر جامعه بین‌الملل، اقتضای آن را دارد تا در یک رویکرد علمی و به دور از هرگونه قضاوت‌های خاص و در قالب اصول و متدولوژی آینده‌پژوهی و نه تکیه بر پندارها، حدس‌های غیرعلمی، تصورات شخصی، گمان‌ها و تمایلات جهت‌دار و البته پیش از وقوع آن پدیده، به مطالعه، تحلیل و بررسی آن پرداخت. این مسئله جوهره اصلی و پرسش محوری این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

۱. رویکرد نظری

در هزاره جدید و در فضای توسعه‌یافتگی در جهان، پویایی، توسعه و تعمیق روابط

بازیگران عرصه بین‌الملل ساختارهای جدیدی را در نظام بین‌الملل به دنبال داشته و خواهد داشت، لذا ابتدا به صورت گذرا با ارائه برخی نظریه‌های مرتبط با موضوع، شامل نظریه‌های همگرایی، منطقه‌گرایی و نظریه شکل‌گیری جوامع امن، با رویکردی نظری موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

۱-۱. نظریه‌های همگرایی، کارکردگرایی و همکاری‌های منطقه‌ای

مطالعه همگرایی و همکاری‌های منطقه‌ای به این امر اشاره دارد که چگونه و چرا دولت‌ها از داشتن حاکمیت کامل دست می‌کشند و یا از بخشی از خواست و اراده تام خود گذر کرده و چگونه و چرا داوطلبانه با همسایگان خود و دیگر دولت - ملت‌ها به گونه‌ای همکاری کرده که گاه ویژگی‌های اصلی حاکمیت را از دست می‌دهند و یا از میزان و درجه غلظت حاکمیت ملی آنها کاسته و در عین حال، فنون جدیدی را برای حل اختلاف‌ها میان خود به دست می‌آورند. مطالعه سازمان‌های منطقه‌ای به جمع‌بندی فعالیت‌های بین‌دولتی مبتنی بر تعهدات همکاری‌گرایانه می‌پردازد و ملاحظات مربوط به تحولات نهادی را با این فعالیت‌ها پیوند می‌دهد. مطالعات مربوط به همگرایی قسمت اعظم اطلاعات خود را از فعالیت سازمان‌های بین‌المللی از جمله دسته‌بندی‌های غیرحکومتی به دست می‌آورند. باری بوزان بر این نظر است که امنیت حوزه مجزایی است که در آن هنوز منطق سرزمینی بودن، قدرت خود را حفظ کرده است. با این حال اتصالات غیرسرزمینی هم امکان تحقق دارند و شاید برخی از آنها روی دهند. زیرسیستم‌هایی که مبتنی بر سرزمین نیستند، کاملاً با نظریه‌های کلان‌امنیتی و مجموعه‌های امنیتی سازگار است ولی باید بتواند بر قانون طبیعی که سرزمینی کردن روابط امنیتی را تقویت می‌کند، غالب شود. این غلبه می‌تواند از دو راه صورت گیرد:

۱. اول گذر از تهدیداتی که صبغه سرزمینی بیشتری دارند (مثل تهدیدات نظامی)

به تهدیداتی که کمتر صبغه سرزمینی دارند (مثل تهدیدات اقتصادی)؛

۲. افزایش سطح قدرت مطلق به گونه‌ای که بازیگران بیشتری بتوانند

محدودیت‌های ناشی از فاصله را نادیده بگیرند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، صص. ۲۴-۲۵)

۲۲). بوزان با اشاره به وجود دو سطح تحلیل ملی و بین‌المللی، این تقسیم‌بندی را چهارچوب کامل و مناسبی برای تحلیل نمی‌داند. وی اظهار می‌دارد که هدفش تبیین استقلال نسبی روابط امنیتی منطقه‌ای و شناسایی شبه‌سیستم‌های منطقه‌ای و قرار دادن آنها در میان سطوح دولتی و بین‌المللی است؛ بنابراین استدلال بوزان از ارائه سطح تحلیل جداگانه برای مناطق این است که مسائل مربوط به مناطق را نمی‌توان با استفاده از سطوح تحلیل قبلی که در سطح ملی یا سطح بین‌المللی تعریف می‌شدند، تحلیل کرد. بدین لحاظ وی خواستار ارائه تعریف جداگانه‌ای از سطح تحلیلی جدید برای تحلیل مناطق است (بوزان، ۱۳۷۸، ص. ۲۱۱). در این مقوله سه مفهوم حاکمیت، تعامل بین دولتی و فوق‌ملی‌گرایی در بررسی ماهیت همکاری و همگرایی‌های فرامنطقه‌ای اهمیت دارند. منظور از حاکمیت در اینجا ظرفیت حقوقی تصمیم‌گیرندگان ملی برای اتخاذ تصمیم، بدون توجه به محدودیت‌های خارجی است. تعامل میان‌دولتی به ترتیبی اشاره دارد که دولت‌های ملی به وسیله آنها در شرایط و موقعیت‌های تحت کنترل خود در مورد موضوعات مربوط به علائق مشترک با یکدیگر همکاری می‌کنند (Mclean, 1996, p. 464). این مسئله ناشی از تغییراتی بود که بعد از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در طول دهه پنجاه - هنگامی که جنگ سرد در نقطه اوج خود بود و احساس مافوق ملی‌گرایی در کنار پدیده ناسیونالیسم در کشورهای جهان ظهور کرد - خود را بروز می‌داد (سیف‌زاده، ۱۳۶۹، ص. ۱۶۹). در مطالعات همگرایی میان دولت‌ها، آمیتای اتزیونی همگرایی را به مثابه وضعیت نهایی تلقی می‌کند نه فرایند رسیدن به آن. فیلیپ ژاکوب و هنری تیون همگرایی را هم فرایند و هم وضعیت نهایی تلقی می‌کنند. کارل دویچ از همگرایی به مثابه فرایندی صحبت می‌کند که منجر به خلق جوامع امن می‌شود. فدرال‌گرایان طرفدار ژاکوب و تیون وضعیتی را توصیف می‌کنند که در نهایت هدف فرایند همگرایی بین جوامع را در وضعیت رشد یک اتحادیه فدرالی در میان ملت‌های تشکیل‌دهنده می‌بیند (Etzioni, 1965, p. 23). در نگاهی دیگر و طبق نظر ارنست هاس همگرایی فرایندی است که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا

ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که نهادهای این مرکز یا از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی موجود را تحت پوشش خود می‌گیرد و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند (Bearcher, 1972, p. 4). لیون لیند برگ همگرایی را چنین تعریف می‌کند: فرایندی که طی آن ملت‌ها از آرزو و قدرت هدایت مستقل سیاست خارجی و سیاست‌های داخلی عمده خود چشم‌پوشی کرده و در عوض می‌کوشند تا به اتخاذ تصمیماتی مشترک دست زده، یا وظیفه تصمیم‌گیری را به نهادهای مرکزی جدیدی تفویض کنند. فرایندی است که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد مجزا ترغیب می‌شوند تا فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند (دوئرتی و گراف، ۱۳۸۳، ص. ۶۶۸).

با مطالعه شاخص‌های مورد نظر محققان نظریه همگرایی می‌توان به این نتیجه رسید که همگرایی مفهومی چندبُعدی است. توجه برخی نظریه‌پردازان بر عامل اقتصاد و تأکید بر وابستگی متقابل اقتصادی، تأکید بر مدل همکاری سیاسی و ائتلاف‌گونه و نیز همگرایی فرهنگی مبتنی بر هویت اتباع، همگی نشان از چندوجهی بودن نظریه همگرایی است؛ بنابراین استدلال بوزان از ارائه سطح تحلیل جداگانه برای مناطق این است که مسائل مربوط به مناطق را نمی‌توان با استفاده از سطوح تحلیل قبلی که در سطح ملی یا سطح بین‌المللی تعریف می‌شدند، تحلیل کرد. بدین لحاظ وی خواستار ارائه تعریفی جداگانه از سطح تحلیلی جدید برای تحلیل مناطق است.

در واقع همگرایی از مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی برخوردار است که هر یک ترتیبات متمایزی برای شرکا ایجاد می‌کند. در این روند، فرایند همگرایی در دهه ۱۹۸۰ در درون سازمان‌های منطقه‌ای در بخش‌های مختلف جهان ادامه یافت. حال این پرسش مطرح می‌شود که عوامل و راهکارهای ارتقای همگرایی چیست؟ و با فرض وجود شرایط و بستر لازم برای شکل‌گیری همگرایی (چه به عنوان فرایند و یا محصول) چه عوامل یا مؤلفه‌هایی می‌تواند روند همگرایی‌ها را ارتقا بخشد؟ در این

راستا و در پاسخ به این دو پرسش، دویچ تلاش کرد تا عواملی را شناسایی کند که به گروه‌های خاصی از کشورها کمک کرده بود تا در جهت شرایط جوامع امنیتی تکثرگرا گام بردارند. اگرچه در این موضوع عوامل متعدد و متنوعی می‌تواند مطرح باشد اما مهم‌ترین عامل، پدیده تکثرگرایی است که آن را به عنوان سیاستی می‌دید که بر افزایش ترتیبات و سنت‌های رایزنی و مشورت، ارتباط و همکاری متقابل تأکید می‌کند. از لحاظ تاریخی دستیابی به همگرایی تکثرگرا از رسیدن به همگرایی ادغام‌شده دشوارتر است اما از نظر محو پدیده جنگ از منطقه همگراشده، به همان اندازه مؤثر و مفید بوده است. در یک طبقه‌بندی کلی از نظریه‌های منطقه‌گرایی سه دیدگاه جداگانه فدرالیسم (کارکردگرایی)، رویکرد مبتنی بر ارتباطات و نوکارکردگرایی به مفاهیم مربوط به همگرایی منطقه‌ای شکل داده‌اند.

برخی از محققان به همگرایی منطقه‌ای از دیدگاه کارکردگرایی نگریسته‌اند. دیدگاه‌های دیوید میترا نی در رابطه با کارکردگرایی از جایگاهی اساسی برخوردار بوده است. استدلال وی آن بود که پیچیدگی فزاینده نظام‌های حکومتی وظایف اساساً فنی و غیرسیاسی حکومت‌ها را بسیار افزایش داده است. این وظایف نه تنها باعث ایجاد نیاز به متخصصان کاملاً کارآزموده در سطح ملی شده بلکه در سطح بین‌المللی هم مسائلی اساساً فنی را به وجود آورده‌اند. نظریه میترا نی متضمن نوعی انشعاب است که طبق آن توسعه همکاری در یک حوزه فنی به ظهور رفتار مشابهی در سایر حوزه‌های فنی منجر می‌شود. همکاری کارکردی در یک بخش باعث می‌شود ضرورت همکاری کارکردی در بخش دیگر نیز احساس شود (Groom & Taylor, 1998, p. 2). رویکرد فدرالی می‌پذیرد که اصول مسلم مربوط به هدف مشترک و نیاز مشترک در میان بازیگران صرف نظر از سطح کنش، از هویت سیاسی برخوردار است. نظریه پردازان فدرال‌گرا به نهادسازی و اهمیت نهادها توجه دارند. توجه آنها کاملاً معطوف به شایستگی‌های روش‌های مبتنی بر نمایندگی و انتخاب است. توجه بیش از حد این دسته از نظریه‌پردازان به نقش واحدهای حکومتی و بی‌اعتنایی به سهم مشارکت‌های مردمی در فرایند همگرایی از

جمله انتقادهایی است که بر این رویکرد وارد است. همچنین نظریه ارتباطات گویای این نکته است که اگر فشارها و توانایی‌های متوازن بازیگران باقی بماند، ارتباطات قوی میان واحدهای ملی منجر به شکل‌گیری یک جامعه به هم‌بسته‌تر در میان آن واحدها خواهد شد. در این باره دویچ بسیار بر مفهوم ارتباطات و نظریه سیستم‌ها پرداخته است. دویچ درباره رابطه ارتباطات با همگرایی جوامع سیاسی معتقد است: «کشورها گروهی از افراد هستند که به وسیله شبکه‌های ارتباطی و ترابری درهم ادغام شده و به وسیله سرزمین‌های کم‌جمعیت یا تقریباً غیرمسکون از یکدیگر جدا شده‌اند». وی بر این باور است که آینده همگرایی اروپای غربی به دلیل فروکش کردن میزان فراکنش که با شاخص‌های جریان تجارت، مبادله نامه و گردشگری و با میزان شکل‌گیری گروه فوق ملی اندازه‌گیری می‌شود، مورد تردید است (لینکلتر، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۲). در برداشت دویچ، فرایند همگرایی از ماهیتی خطی برخوردار نیست. رویکرد مبتنی بر ارتباطات در پی آن بوده که به جای پیش‌بینی، به توضیح معطوف به گذشته بپردازد. از دیدگاه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و از جمله کارکردگرایان و منطقه‌گرایان، ایجاد و توسعه همکاری‌ها و برقراری روابط اقتصادی، تجاری و حمل‌ونقل از روش‌های مناسب برای ایجاد همگرایی در مناسبات بین‌المللی است که باعث تعمیق دوستی و ایجاد صلح بین‌الملل شده و رشد و توسعه اقتصادی را به همراه دارد (Plano & Olton, 1982, p. 309) و می‌کوشد صلح و ثبات به‌ویژه در میان کشورهای یک منطقه را تعمیق بخشد.

تعاملات هدفمند و دوسویه جمهوری اسلامی ایران و هندوستان طی سه دهه اخیر در این راستا قابل تفسیر است. به رغم کارکردگرایی که چیزی بیشتر از تحلیل قدرت‌ها و ساختارهای اصلی نهادهای تصمیم‌گیری انجام نمی‌داد، نوکارکردگرایی، نهادها را به شیوه‌ای وسیع تعریف می‌کند تا طیف گسترده‌ای از رویه‌ها، روابط و هنجارهای رسمی و غیررسمی را دربرگیرد. ارنست هاس از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان نوکارکردگرایی است. هاس بر این فرض است که آنچه همگرایی را به پیش می‌برد، فعالیت نخبگان مربوطه در بخش‌های دولتی و خصوصی است، نخبگانی که اساساً به خاطر دلایل

عمل‌گرایانه و نه نوع‌دوستانه به حمایت از همگرایی می‌پردازند (Hass, 1964, p. 13). در واقع نوکارکردگرایی بر انگیزه‌های ابزاری کنشگران تأکید دارد. این نظریه در پی انطباق‌پذیری نخبگان در راستای تخصصی‌شدن نقش‌هاست. نوکارکردگرایان استدلال می‌کنند که اکثر کنشگران سیاسی قادر به دنبال کردن رفتار هدفمند بلندمدت نیستند زیرا آنان نمی‌توانند بسیاری پیامدها و نتایج تصمیمات قبلی را پیش‌بینی کنند.

۲-۱. نظریه جوامع امن

از دیگر نظریه‌هایی که به نوعی می‌تواند نسبت به نظریه‌های همگرایی، قدرت تبیین موضوع را داشته باشد، تئوری جوامع امن است. نظریه جوامع امن در تبیین چگونگی فرایند شکل‌گیری جوامع امنیتی، تلاش دارد تا به نوعی شکل و محتوای فرایند تحولات امنیتی این نوع جوامع را تبیین کند. نظریه جوامع امن و چگونگی شکل‌گیری آن از جمله نظریه‌هایی است که کارل دویچ آن را پایه‌گذاری کرد. بر اساس آنچه نقل شده برای نخستین مرتبه مفهوم جوامع امن در سال ۱۹۷۵ توسط دویچ مطرح شده، البته گفته می‌شود در اوایل دهه ۱۹۵۰ ریچارد ون واگنر نخستین بار این مفهوم را مطرح ساخته است (Hallenbrg, 2002, p. 2). یک جامعه امنیتی به صورت گروهی از مردم که همگرا شده‌اند، تعریف می‌گردد «یعنی گروهی که به یک احساس و آگاهی از اجتماع، نهادها و رویه‌هایی دست یافته‌اند که به اندازه کافی قوی و فراگیر هستند تا مردم را متقاعد سازند که می‌توان به طور مسالمت‌آمیز تغییرات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی را ایجاد کرد؛ بنابراین یک اجتماع امنیتی جامعه‌ای است که در آن اطمینان مجدد و مؤکدی وجود دارد که اعضای آن به صورت فیزیکی با هم نخواهند جنگید، بلکه مناقشه‌های خود را به شیوه دیگری حل و فصل خواهند کرد. اگر چنین جوامع امنیتی در سراسر جهان شکل بگیرند جنگ آن‌گونه که در حال حاضر درک می‌شود، عملاً ریشه‌کن خواهد شد و بنا به آنچه دویچ گفته «یک جامعه امن، جامعه‌ای است که بین اعضای آن هرگز نبرد فیزیکی روی نمی‌دهد بلکه آنها مناقشه‌های خود را به روش‌های دیگری حل و فصل می‌کنند» (بلامی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰). این به معنای حذف

پدیده جنگ از میان این‌گونه جوامع است و فرایندهای مسالمت‌آمیز جایگزین آن خواهد شد که تقویت‌کننده ضریب و عمق امنیت این‌گونه جوامع است. در تقسیم‌بندی کلی جوامع امن، دویچ بر این اعتقاد بود که دو نوع جامعه امن وجود دارد: نوع «ادغامی» و «تکثرگرا». در یک جامعه امن ادغامی دو یا چند واحدی که پیشتر مستقل بوده‌اند با هم ادغام می‌شوند و یک واحد بزرگ‌تر را به وجود می‌آورند که دارای یک دولت واحد هستند. دویچ شکل‌گیری امریکا را نمونه برجسته‌ای از چنین جوامع امنی می‌داند. در واقع توسعه‌یافتگی در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی می‌تواند ظرفیت و بستر لازم را برای ایجاد چنین جوامعی فراهم سازد که البته این روند به شکل دفعی و ناگهانی نخواهد بود، بلکه لازم است روند تکاملی خویش را در یک روند بطئی طی کند. محصول این روند حذف پدیده جنگ و نزاع‌های خشونت‌آمیز از میان این نوع جوامع است. اولی ویور از جامعه تکثرگرا با نام «جامعه بدون جنگ» یاد کرده است؛ جامعه‌ای که در آن جوامع سیاسی مناقشه‌های خود را با ابزارهای غیرخشونت‌آمیز حل و فصل می‌کنند (بلامی، ۱۳۸۶، صص. ۵۱-۲۱). معمولاً این ادغام در اثر امپریالیسم یعنی وقتی که یک دولت قدرتمند توسعه‌طلب کشورهای کوچک و ضعیف را در خود هضم می‌کند، اتفاق می‌افتد.

از آنجاکه این پدیده متضمن پایان دادن به مناقشه بین‌المللی از طریق محو اکثر حاکمیت‌های رقیب است، احتمال نمی‌رود که به‌راحتی مورد ستایش و پذیرش کشورهای موجود قرار گیرد؛ لذا در هر صورت با تکثرگرایی به عنوان وجه مشخصه نظام بین‌الملل در دو قرن گذشته، تباین و تضاد دارد. این موضوع بیانگر گسست از نظریه سیاسی غرب خواهد بود. به این دلیل دومین نوع جامعه امنیتی از لحاظ توانایی در کاهش منازعات گسترده در نظام بین‌الملل محتمل‌تر است.

نوع دوم جوامع امن، جامعه امنیتی تکثرگراست. در جامعه امنیتی تکثرگرا کشورها با حاکمیت‌های مختلف، استقلال و خودمختاری سیاسی خود را همانند مورد استرالیا و زلاندنو یا دانمارک و سوئد حفظ می‌کنند. آنها از روی اراده و داوطلبانه به همکاری

می‌پردازند. این کشورها به گونه‌ای با هم رفتار می‌کنند که از توسل به جنگ به عنوان ابزاری برای حل و فصل منازعات جلوگیری می‌کنند ولی استقلال و خودمختاری آنها حفظ می‌شود (شیهان، ۱۳۸۸، ص. ۴۵) و این دقیقاً در نقطه مقابل جوامع امن ادغام‌شده، قرار دارد. دویچ در توصیف این نوع از جوامع امن معتقد است «کشورها استقلال قانونی خود را حفظ می‌کنند. روابط امریکا و کانادا در امریکای شمالی می‌تواند مثالی برای این نوع جوامع باشد» (بلامی، ۱۳۸۶، ص. ۲۱)؛ البته باید اذعان داشت که در حال حاضر در منطقه‌ای بحران‌خیز و دارای ژئوپلیتیک خاصی همچون خاورمیانه بزرگ نمی‌توان انتظار داشت که برای این نوع جوامع مصداقی را معرفی کرد، اما اگر آنچه در افق پیمان شانگهای دیده شده - و البته در آینده‌ای دور - بدون مانع و در مسیر تکوین خود رو به تکامل حرکت کند، می‌تواند نویدبخش شکل‌گیری یک جامعه امن و البته از نوع جامعه امن کثرت‌گرا در شرق دنیا باشد. دویچ در مورد شرایط شکل‌گیری جامعه امنیتی تکثرگرا بر این اعتقاد بود که برای تشکیل یک جامعه امنیتی تکثرگرا سه شرط لازم است. نخست ارزش‌های سیاسی اصلی و اولیه کشورهای تشکیل‌دهنده این جامعه باید با هم سازگار باشند. درحالی‌که دو نظام سیاسی مشابه بریتانیا و هلند ممکن است یک جامعه امنیتی تکثرگرا شکل دهند اما یک دموکراسی و یک دیکتاتوری نمی‌توانند به این هدف دست یابند. هند به عنوان یک دموکراسی قابل قبول و جمهوری اسلامی ایران با نظام مردم‌سالاری دینی، زمینه‌های لازم را برای تحقق این شرط دارا هستند.

دومین شرط، لزوم ایجاد شبکه‌های ارتباطی سیاسی و مانند آن است، به گونه‌ای که حکومت‌ها و سایر بخش‌های سیاسی فعال جامعه بتوانند به پیام‌ها، نیازها و کنش‌های یکدیگر به سرعت و به طور مناسب و مؤثر و بدون توسل به خشونت پاسخ دهند. تعاملات عمیق و گسترده بخش‌های دولتی و خصوصی از جمله شبکه‌های ارتباطی نخبگان و همچنین دانشجویان و استادان ایران و هند به طور بالقوه می‌تواند این شرط را نیز در آینده محقق سازد.

شرط لازم سوم تا اندازه زیادی از طریق تعامل پویای دو شرط و عامل نخست به دست می‌آید. استدلال می‌شد که پیش‌بینی متقابل رفتار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هریک از شرکا و همکاران لازم و ضروری است. چنین شناخت و آگاهی از طریق فرهنگ‌های سیاسی مشابه به دست می‌آید، به طوری که به علت شباهت کشورها به یکدیگر آنها قادرند این واقعیت را تشخیص داده و دیگران را از طریق شناخت خود، بشناسند. به همین ترتیب شبکه‌های ارتباطی اطلاعاتی را فراهم می‌سازد که می‌توان با آن تصویر قابل پیش‌بینی‌ای را از دیگران ساخت.

مشخصه اصلی این نظریه انگاره فراملی آن است. وجود چنین جامعه‌ای در این واقعیت نهفته که اعضای آن در ارزش‌های اصلی، دارای درک واقعیت مشترک بوده و در نتیجه احساس هویت مشترکی دارند. مرز یک جامعه امنیتی عملاً در جایی قرار دارد که اختلافات و جدایی فرهنگی به اندازه کافی روشن است که معانی بین‌ذهنی مردمان دو سوی آن مشترک نیست زیرا تنها از طریق این معانی مشترک است که واحد سیاسی مورد اشاره، دربردارنده کنش‌ها، تحلیل‌ها و احساسات مشترک خواهد شد؛ از سوی دیگر تجانس‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی از مؤلفه‌های وحدت‌بخشی هستند که این امکان را به دولت‌های مستقل واقع در یک منطقه می‌دهند تا از منابع مادی و معنوی خود با همکاری مشترک بهره‌مطلوب ببرند یعنی آنها می‌توانند کمبودهای یکدیگر را از جهت‌های مختلف تأمین کرده و تکمیل‌کننده اقدام‌های سرمایه‌گذاری و تولیدی یکدیگر باشند و لذا آرمان صلح در همه این کوشش‌ها ملاحظه‌ای اساسی است (کاظمی، ۱۳۷۰، ص. ۱۱۲) و لذا ترکیب این نظریه‌ها از جمله آنچه در ورای تئوری‌های همگرایی، کارکردگرایی و شکل‌گیری جوامع کثرت‌گرا وجود دارد، می‌تواند به طور نسبی تبیین‌کننده مسئله این مقاله باشد.

۲. جمهوری اسلامی ایران و هند: درک و فهم متقابل

دو کشور ایران و هند دارای روابط تاریخی و دیرینه بوده‌اند. ایران تا سال ۱۹۴۷

میلادی با کشور هند همسایه بوده و پس از آنکه شبه‌قاره هند تجزیه شد، پاکستان به عنوان کشور حائل مابین ایران و هند قرار گرفت. نکته جالب اینکه از آن زمان تاکنون علاوه بر شکل‌گیری نوعی حائل جغرافیایی میان ایران و هندوستان، در بسیاری از عرصه‌ها، مسائل و موضوعات منطقه‌ای، پاکستان به عنوان یک متغیر میانجی در روابط جمهوری اسلامی ایران و هند عمل می‌کند.

در بررسی تعاملات خارجی هند می‌توان سیاست خارجی آن کشور را به سه مقطع متفاوت تقسیم کرد: ۱) مقطع طولانی که از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ آغاز می‌شود و تا سال ۱۹۹۰ که مصادف با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است، ادامه پیدا می‌کند. سیاستی که در این دوره به عنوان جهت‌گیری سیاست خارجی هند مطرح شد به نهریسم معروف است. در این دوره شاخص اصلی سیاست خارجی هند شامل عدم اتحاد با قدرت‌های بزرگ و ائتلاف با کشورهای جهان سوم شناخته شده و نخبگان و مقامات هندی تلاش می‌کردند تا به عنوان یک عنصر میانجی، میان قدرت‌های بزرگ و تقویت نهادهای بین‌المللی، در جهت منافع ملی هند موضع‌گیری کنند. سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، جهان شاهد شکل‌گیری بلوک‌های سیاسی بر مبنای ایدئولوژی بود، چنانچه قرن بیستم را قرن ایدئولوژی‌های بزرگ نامیدند (Huntington, 1993, p. 7). در این دوران همانند سایر کشورهای بزرگ، رویکردی ایدئولوژیک بر سیاست خارجی آن کشور حاکم بود. در این مقطع هند تلاش کرد تا در قالب سیاست عدم تعهد عمل کند (Worldpolicy.org.2011). در واقع در آن دوره برآیند نهریسم در سیاست خارجی هند در جنبش عدم تعهد به عنوان مظهر این رویکرد مشهود است. در این دوره حزب کنگره در هند حاکم بوده و خط مشی آن کشور در چهارچوب نهریسم تعبیر و تفسیر می‌شد. ارزیابی کیسینجر از سیاست خارجی هند در دوران جنگ سرد گویای این نکته است که در بخش اعظم دوران جنگ سرد، هند در مقابل سیاست‌های امریکا در آسیا تنها نقش تماشاگر را ایفا کرد (کیسینجر، ۱۳۸۱، ص. ۲۴۶). در پس این سیاست و دومین نگرشی که بر سیاست

خارجی هند حاکم شد، تفکر نئولیبرالیسم بود. این نگرش طی یک دهه از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۱ میلادی وارد سیاست خارجی هند شد. در این دوران اصلاحات اقتصادی در هند آغاز و جریان‌های قدرت در هند در حال متحول شدن بودند؛ به بیان دیگر در این دوره قدرت از انحصار حزب کنگره خارج شد و بر پایه خط مشی نئولیبرالیسم که اقتصادمحور است قرار گرفت و اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ و کسب تکنولوژی‌های برتر محور جریان‌های اصلی سیاست شد. آنها از طریق سیاست درهای باز اختلافات سیاسی با کشورهای همسایه خود را حل و برای حل این اختلاف‌های سیاسی، حرکت در زمینه‌های همگرایی اقتصادی را یک بستر مناسب تلقی کردند. به همین دلیل در مجموع هندی‌ها تلاش کردند در سطوح کلان، خود را با پدیده جهانی شدن همراه کنند. این نوع نگرش برگرفته از سیاست نئولیبرال مبتنی بر اتحاد و ائتلاف در سیاست خارجی است که شامل بخش‌های اقتصادی نیز می‌شود.

دوره جدید از ابتدای هزاره سوم و از سال ۲۰۰۱ و به‌ویژه در زمانی که حزب راست‌گرای «بهاریتا جاناتا» قدرت را در دست می‌گیرد در سیاست خارجی هند نمایان می‌شود. در این دوره جدید جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی آن کشور امنیت‌محور و توجه به قدرت نظامی هند است و سعی می‌کند با قدرت‌های بزرگ وارد تعامل شود تا حدی که در مدیریت امور جهان نقش بیشتری ایفا کند. در راستای این سیاست و رویکرد امنیت‌محوری، بازسازی زیرساخت‌های نظامی و دفاعی کشور مورد توجه قرار گرفت. بر اساس آمارهای موجود در میان پنج کشور اول و عمده واردکننده سلاح‌های متعارف طی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳ پس از چین، کشور هند به‌تنهایی واردکننده هشت درصد کل تسلیحات جهان است (Armtrade.sipri.org, 2004). در چنین شرایطی هند در مسیر هسته‌ای شدن و تبدیل به یک قدرت هسته‌ای قرار گرفته و به دنبال آن است تا از طریق عضویت دائم در شورای امنیت به یک قدرت سیاسی برتر با نقش فرامنطقه‌ای و جهانی تبدیل شود و در کنار آن و تحت تأثیر جریان نئولیبرال حاکم بر قدرت اقتصادی هند، این کشور را به یک قدرت بزرگ فرامنطقه‌ای تبدیل کند. در این راستا و در فرایند

سیاست‌گذاری، عوامل متعددی بر تغییر و تحولات سیاست خارجی هند تأثیرگذار است. با لحاظ وضعیت پیش‌گفته می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که رویکرد سیاست خارجی هند از حالت ایدئولوژیک خارج شده و نوعی عمل‌گرایی (پراگماتیسم سیاسی) در رفتار خارجی آن کشور دنبال می‌شود. بر این اساس ایران نمی‌تواند در معادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از هند انتظار داشته باشد که در قالب‌های گذشته و به عنوان یک کشور جهان سوم و عضو مؤثر جنبش عدم تعهد عمل کند و در رفتار خارجی به‌ویژه در موضوعات و مسائل جهانی و امنیت بین‌الملل (همچون مسائل و موضوعات هسته‌ای) از موضع ایران حمایت کند، بلکه این حمایت تنها در چهارچوب محورهای نئورئالیسم امکان تحقق خواهد داشت. در بررسی روابط ایران و هند و در شرایط کنونی لازم است به نوع نگاه و فهم دو کشور نسبت به یکدیگر و ارزیابی‌های متقابل توجه داشت.

نوع و ماهیت تعاملات دو کشور، و ارزیابی سیاست‌گذاران هند از جمهوری اسلامی ایران دارای ویژگی‌های ذیل است:

- ❖ ایران کشوری با موقعیت ژئواستراتژیک محسوب می‌شود؛
- ❖ ایران یک قدرت مهم منطقه‌ای در آسیای غربی است و در معادلات امنیت منطقه‌ای جایگاهی مهم و تعیین‌کننده دارد؛
- ❖ ایران دارای منابع غنی نفت و گاز است و با توجه به نیاز هند به منابع انرژی‌های پاک، موضوع انرژی در دیپلماسی دو کشور دارای جایگاه ویژه‌ای است؛
- ❖ ایران کشوری بانفوذه در جهان اسلام بوده و این مؤلفه در تعاملات دو و چندجانبه می‌تواند ایفای نقش کند؛
- ❖ ایران کشوری شیعه با علائق مذهبی خاص خود بوده و به‌رغم وجود نظام مردم‌سالاری دینی، به عنوان کشوری آرمان‌گرا و نظامی ایدئولوژیک، نوعی از آرمان‌گرایی بر سیاست خارجی این کشور حاکم بوده و عنصر ایدئولوژی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور، عنصری تعیین‌کننده است؛

❖ امریکا از دید ایران قدرتی استکباری است و در شرایط کنونی دارای تضاد آنتاگونیستی با جمهوری اسلامی ایران بوده و ایران نیز آن را کشوری متخاصم می‌داند. در نقطه مقابل و در تحلیل جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران بر اساس متدلوژی تحلیل روند می‌توان نتیجه گرفت که ارزیابی و فهم نخبگان و دولتمردان ایران نسبت به هندوستان شامل مؤلفه‌های ذیل است:

❖ از لحاظ ژئوپلیتیک، هند در مجموعه کشورهای شرقی طبقه‌بندی می‌شود و این ویژگی شرقی بودن برای هر دو کشور، زمینه مشترک ایجاد می‌کند. این دو کشور دارای پیوندهای فرهنگی مشترکی نیز هستند؛

❖ از دیدگاه ایران، هند یکی از کشورهای اصلی جنبش عدم تعهد بوده و در نگاهی سنتی، هنوز انتظار بر آن است تا هندوستان در مسائل خاص، در چهارچوب سیاست جنبش عدم تعهد عمل کند؛

❖ در نگاه جمهوری اسلامی ایران، هند از جمله کشورهای جهان سوم است و لذا انتظار دارد سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی داشته باشد؛

❖ از دیدگاه ایران رفتارهای سیاسی و بین‌المللی هند در گذشته نشان داده که سیاست مستقلی را در پیش گرفته و این خط مشی نیز با منافع ملی ایران همسویی دارد اگرچه این سیاست در دهه‌های پایانی قرن بیستم دارای چرخش عمده‌ای بوده است؛

❖ دو کشور ایران و هند مخالف سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی امریکا در سطح جهان هستند و این عامل مؤثری برای همسویی احتمالی سیاست خارجی آنها محسوب می‌شود؛

در این روند و در سال ۲۰۰۱ که حزب BGP به قدرت رسید، روابط ایران و هند یک گام به جلو برداشت و از اقتصادمحور به امنیت‌محور ارتقا یافت. در سال ۲۰۰۳ اعلامیه دهلی‌نو منتشر و دو کشور، یکدیگر را شریک استراتژیک خود نامیدند تا جایی که بر اساس توافقات حاصل از این بیانیه، تمرینات نظامی ایران و هند آغاز شد و

کشتی‌های نظامی هند در بندر چابهار و بندرعباس پهلو گرفتند؛ همچنین کشتی نظامی ایران وارد هند شد و به دنبال آن مانورهای مشترک تحقق یافت. بدین ترتیب دو طرف توافق کردند که هند به بازسازی تسلیحات روسی در ایران از جمله زیردریایی و هواپیماهای میگ بپردازد.

۳. عرصه‌های همکاری و همگرایی جمهوری اسلامی ایران و هندوستان

با توجه به قرابت‌های دیرینه و تاریخی، دو کشور دارای عرصه‌های همکاری و همگرایی متعدد و متنوعی هستند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۳-۱. نفی جهان تک‌قطبی: تغییر ساختار نظام بین‌الملل

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن جنگ سرد و افول نظام دوقطبی و نظم جهانی حاصل از وضعیت جدید امنیت بین‌الملل، دو طرف زمینه‌های همگرایی بیشتری یافتند. دوران پس از پایان جنگ جهانی دوم و بروز تغییرات اساسی در ادبیات امنیت جهانی، ضمن مطرح ساختن نوعی نگاه انتقادی نسبت به نظم موجود و طرح مسائل جدید مبنی بر ضرورت و لزوم تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، دیدگاه‌های جدیدی را برای شکل‌بندی نظم نوین جهانی مطرح ساخت. در این راستا جمهوری اسلامی ایران و هند به عنوان یک قدرت نوظهور، خواستار بازنگری و ساماندهی جدید معادلات امنیت جهانی و ساختارهای امنیتی بین‌الملل شدند. علاوه بر آن، هر دو کشور به نوعی مخالفت خود را با شکل‌گیری جهان تک‌قطبی اعلام کردند. با این استدلال که آنچه از دوران گذشته به جای مانده میراث دوران نظم سنتی و قدیمی و شرایط پس از جنگ جهانی دوم و نظام دوقطبی است و پدیده‌ها و ضرورت‌های امنیتی هزاره سوم، نظم خاص خود را طلب می‌کند. در این روند جمهوری اسلامی ایران نسبت به نوع و مدل مدیریت جهان و از جمله ساختار شورای امنیت و رویه‌های حاکم بر آن از جمله «حق وتو» اعتراض داشت و هند نیز به عنوان یک قدرت نوظهور همراه با برخی کشورها همچون برزیل خواستار عضویت دائم در شورای امنیت شد. وجود این نوع نگاه نزد

نخبگان و دولتمردان دو کشور می‌تواند زمینه مناسبی را برای همکاری و همگرایی دو کشور فراهم سازد.

۲-۳. همکاری‌های اقتصادی: حوزه‌های انرژی، ترانزیت و فناوری

به‌رغم آنکه هند به دلیل روابط خود با تهران از سوی متحدان غربی خویش تحت فشار قرار گرفته، اما دهلی نو روابط خود با تهران را نه‌تنها بر پایه توافقاتی مربوط به انرژی بلکه به عنوان حمایت‌کننده ابعاد رشد جهانی خود می‌نگرد. از سوی دیگر یکی از شاخص‌های قدرت هژمون در هر عصری، کنترل منابع، خطوط و مسیرهای انتقال انرژی است. این موضوع در چهارچوب منافع و امنیت ملی هر دو کشور ایران و هند قابل تفسیر است. همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، هندوستان با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد نفر، دومین کشور پرجمعیت جهان، یکی از پرمصرف‌ترین حوزه‌های انرژی است. برخی از کارشناسان بر این اعتقادند که روابط هند و ایران ارتباطی زیادی به ابعاد ابرقدرتی هند دارد و هدف و دستورکار گسترده هند برای آسیای مرکزی و فراتر از آن قابل ملاحظه است. ایران و هند منافع روشنی در توسعه روابط انرژی و تجاری دارند. با توجه به در اختیار داشتن سومین ذخایر عظیم نفت و دومین ذخایر ثابت‌شده گاز جهان در ایران از یک سو و قدرت اقتصادی هند به‌ویژه در فناوری هوا و فضا و جهش علمی آن در عرصه فناوری اطلاعات به گونه‌ای که حجم صادرات نرم‌افزار آن کشور سالانه رقمی حدود ۲۵ میلیارد دلار را تشکیل می‌دهد، روند روزافزون نیاز هند به منابع انرژی جدید را مطرح می‌سازد (سریع‌القلم، ۱۳۸۹، ص. ۷۹). در این رابطه طرح خط لوله صلح، ظرفیت‌های لازم را برای توسعه روابط دو کشور فراهم ساخته است. در این مسیر، ایران نگران استخراج هیدروکربن خود و ارسال آن به بازارهای جدید است؛ توسعه سریع اقتصادی هند در دهه اخیر (ناشی از پایان سیاست‌های دوران جنگ سرد، کنار گذاردن تفکرات اقتصادی گذشته) همچنین رشد جمعیت و افزایش استانداردهای زندگی، روند فزاینده نیاز هند به انرژی را به دنبال دارد. میزان مصرف انرژی هند هم‌اکنون رقمی معادل ۱۱۵ هزار مگاوات است و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۱۵ به

رقمی معادل ۲۵۰ هزار مگاوات برسد (اقتصاد انرژی، ۱۳۸۵، ص. ۱۷). درحالی که هند تشنه انرژی است، خواستار دسترسی به این منابع است و این موضوع به صراحت توسط مقامات هندی بارها تکرار و بر آن تأکید شده است (Khosla, 2008, p. 3). به رغم هم‌راستایی منافع آنها، پیشرفت دو کشور در روابط انرژی بسیار کند است، این در حالی است که نفت خام ایران صرفاً ۷/۵ درصد از مجموعه واردات نفتی هند را شامل می‌شود. البته مقامات هند به منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی به عنوان عنصر مهمی از تلاش‌های خود برای متنوع ساختن نیازهای انرژی می‌نگرند و به همین دلیل حوزه‌های انرژی و ترانزیت، دو عرصه مهم همکاری و همگرایی دو کشور محسوب می‌شود. ایران بر این باور است که پروژه خط لوله صلح، ضمن تأمین منافع اقتصادی، می‌تواند در چهارچوب دیپلماسی اقتصادی ایران، نفوذ سیاسی ایران در منطقه شبه‌قاره را عمق بخشد؛ ضمن اینکه از اثربخشی رویکرد امریکا در «سیاست محصورسازی» ایران بکاهد. بر این اساس طی توافق‌نامه‌ای در حوزه انرژی، دو کشور توافق کردند که به مدت ۲۵ سال، هر سال پنج میلیون تن گاز مایع و روزانه ۱۰۰ هزار بشکه نفت در اختیار هند قرار گیرد. تمام این موارد در شرایطی شکل می‌گیرد که ایران و هندوستان به فهم مشترک دست پیدا کرده و ضرورت همکاری‌های نزدیک را درک می‌کنند، ولی از سال ۲۰۰۵ به بعد که متغیر امریکا وارد فضای تعاملات و معادله رابطه ایران و هند می‌شود، سیاست خارجی هند تغییر جهت داده و به رغم تأکیدهای دو کشور بر گسترش و تعمیق حوزه‌های همکاری، مذاکرات طولانی خط لوله انتقال گاز ایران به جنوب غرب آسیا متوقف شده است. در همین دوران، امریکا همواره به دنبال آن است که در مناسبات خود با هند، در مورد ایران تجدیدنظر کند. در عرصه همکاری‌های دو و چندجانبه جمهوری اسلامی ایران و هند لازم است به رویکرد خارجی ایران نسبت به هندوستان اشاره شود.

در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان‌های مختلفی در سیاست خارجی ایران وجود داشته است. در این دوران که نسل اول انقلابیون قدرت را در اختیار

داشتند، در هند هنوز جریان‌های نهروئیسم حاکم بود ولی در زمانی که جریان نئولیبرال در هند قدرت را به دست گرفت، در ایران نیز سیاست‌مداران عملگرا به قدرت رسیدند. در این دوره روابط اقتصادی ایران و هند وارد مرحله جدیدی شده و صحبت از قراردادهای اقتصادی بزرگ و راه‌اندازی کریدور شمال و جنوب و یا پروژه خط لوله صلح مطرح می‌شود. در واقع سال ۱۹۹۳ نقطه عطف این مناسبات محسوب می‌شود. پس از اینکه آقای راتو به عنوان بازمانده نهروئیسم و کسی که خط مشی لیبرال و آزادسازی اقتصادی در هند را ترویج می‌دهد به قدرت می‌رسد، در ایران نیز روند سازندگی اتفاق افتاد.

در آن سوی معادله، تعبیر هندی‌ها این است که ۵۰ سال بر روی دنده چپ تاریخ خوابیده بودند و به سوی شرق گرایش داشتند و اکنون تحولی اتفاق افتاده و فرصتی پیش آمده تا روی دنده راست تاریخ قرار بگیرند که به معنی همکاری با غرب است. در نقطه مقابل و در این روند، باراک اوباما سیاست هویج را در قبال هند و سیاست چماق را در قبال پاکستان دنبال می‌کند. رئیس‌جمهوری امریکا در سفر به هند با انتقاد از استراتژی پاکستان در مبارزه علیه تروریسم در مناطق مرزی خود، اعلام نمود که اسلام‌آباد علیه آنچه «سرطان افراط‌گرایی» نامیده می‌شود، پیشرفت کرده اما این پیشرفت به اندازه کافی سرعت نداشته است. هند کشوری است که بیشترین منفعت را از رابطه با پاکستان می‌برد و اگر اسلام‌آباد باثبات و پایدار باشد، این موضوع بیش از همه به نفع دهلی نو است. در نقطه مقابل، مقامات پاکستان بر این اعتقاد بوده‌اند که متأسفانه، امریکا در رابطه با مسائل اصلی از جمله برنامه هسته‌ای پاکستان، مناقشات کشمیر، روابط اسلام‌آباد - دهلی نو یا موضع پاکستان در قبال افغانستان، همان رویکرد سنتی خود را دنبال می‌کند (strategicreview.org/1389). در مجموع و در حال حاضر ترکیبی از جهت‌گیری‌های خاص بر سیاست خارجی هند حاکم است که در این جهت‌گیری‌ها اگر هند ناچار به انتخاب بین دو گزینه ویژه باشد، طبیعی است که ملاحظات کشورهای بزرگ و برتر را نسبت به ایران در نظر خواهد گرفت.

۳-۳. روابط سه‌جانبه ایران، پاکستان و هند

مذاکرات میان هند و پاکستان برای دستیابی به صلح و امنیت پایدار در منطقه که هر از گاهی تحت تأثیر حوادث و رخدادهای تروریستی قرار می‌گیرد و به دنبال آن همه‌چیز به نقطه آغاز برمی‌گردد، همواره دستور کاری دائمی در روابط دو کشور بوده است. در این مسیر به‌رغم آنکه هند به واسطه روابط خود با تهران به تدریج تحت فشار قرار گرفته، هند روابط خود با تهران را نه فقط بر پایه توافق‌های مربوط به انرژی بلکه به عنوان حمایت‌کننده ابعاد رشد جهانی خود می‌نگرد. هند خواستار آن است که از سوی دیگران به عنوان قدرت جهانی در حال ظهور تلقی شود که جدا از رقابت امنیتی دشوار خود با پاکستان، دارای منافع امنیتی مهمی در منطقه است.

۳-۴. امنیت منطقه‌ای

همان‌گونه که اشاره شد با به قدرت رسیدن حزب BGP در سال ۲۰۰۱، روابط ایران و هند شاهد یک تحول اساسی بود و از روابط اقتصادمحور به امنیت‌محور ارتقا یافت. به دنبال آن در سال ۲۰۰۳ اعلامیه دهلی نو مابین دو کشور، ایران و هند یکدیگر را شریک استراتژیک خود نامیدند. به نظر می‌رسد از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، هند می‌تواند در مجموعه‌ای از مسائل متعدد و متنوع (جدا از بحران غنی‌سازی و مسئله پرونده هسته‌ای) یک واسطه مهم میان ایران و جامعه بین‌المللی باشد و در صورت تغییر و تحول در روابط و آشتی مجدد ایران و آمریکا، این امر می‌تواند از طریق هند همانند نقش پاکستان در تنش‌زدایی چین و آمریکا تسهیل شود.

با این همه هندوستان همچنان ایران را شریکی قابل اعتماد برای خود می‌داند. هند با پاکستان که همسایه دیوار به دیوار خود است، آنچنان حجمی از خصومت و کینه‌توزی را تجربه می‌کند که به کمک ایران در تأمین امنیت نیاز دارد. در این میان باید افغانستان را متغیری میانجی دانست که در عمل به صحنه رقابت هند و پاکستان تبدیل شده و شکل و نوع بازی منطقه‌ای هند و پاکستان در منطقه می‌تواند به شکل مؤثری بر منافع و امنیت ملی ایران تأثیرگذار باشد. هندی‌ها نسبت به تسلط پاکستان بر اوضاع

سیاسی و امنیتی افغانستان نگرانند و برای رفع این دغدغه، ایران می‌تواند بهترین گزینه برای همراهی با هند در تحقق استراتژی و اهداف آن کشور در افغانستان باشد.

۵-۳. تروریسم بین‌الملل

افزایش تهدیدات امنیتی ناشی از پدیده تروریسم به‌ویژه اقدامات گروه‌های افراطی و تکفیری در منطقه آسیای غربی و جنوب غرب آسیا و همچنین شبه‌قاره هند، تهدیدهای مشترکی برای امنیت ملی دو کشور و همچنین امنیت و ثبات امنیتی منطقه محسوب می‌شود. در این راستا تهران و دهلی نو در مورد پیامدهای زیانبار گسترش شبه‌نظامیان اسلام‌گرای سنی در جنوب آسیا و همچنین سایر مناطق نگران هستند. هر دو کشور نگران احیای قدرت و نفوذ وهابیت در افغانستان و فراسوی آن به‌ویژه در پاکستان هستند. بدین جهت و به دلیل دامنه تهدیدهای امنیتی مشترک، ایران و هند همسو با روسیه طی دوره ورود و تسلط طالبان به افغانستان، کمک‌های نظامی خویش را در اختیار نیروهای ائتلاف شمال قرار دادند. انعکاس نگرانی مشترک ایران و هند درباره تروریسم به‌طور کلی و القاعده در افغانستان به‌طور خاص، سبب شد که برای مقابله با تهدیدات ناشی از پدیده تروریسم در سال ۲۰۰۳، گروه کاری مشترک هند و ایران برای مقابله با حرکات تروریستی در منطقه ایجاد شود. همسو با تلاش آنان، ایران و هند گروه کاری مشترکی را در مقابله با قاچاق مواد مخدر و اسلحه به‌ویژه از پاکستان و افغانستان، ایجاد کردند. هند و ایران نگرانی مشترکی درباره نقش گذشته و حال پاکستان در تقویت اسلام وهابی و تأمین انواع کمک برای طالبان دارند. در حال حاضر، هر دو کشور نسبت به صداقت پاکستان در نبرد با طالبان و حضور و نفوذ طالبان در خاک پاکستان تردید دارند. طی دوره حاکمیت طالبان، جمهوری اسلامی ایران به منظور جلوگیری از تهدیدات تحمیل‌شده از سوی پاکستان و افغانستان، همکاری‌های گسترده‌ای را با دو کشور هند و روسیه داشت. از سوی دیگر، نگرانی‌های دو کشور در مورد موضوع کشمیر و تعارض‌های موجود در این عرصه، موضوع را در قالب یک چالش امنیتی دائمی و پایدار نگه داشته است (Fair, 2011, p. 105). مذاکرات هند و

پاکستان برای دستیابی به یک صلح و امنیت پایدار، تاکنون به نتایج قابل توجهی نرسیده است. البته به لحاظ روابط نسبتاً مناسب ایران و پاکستان، ایران می‌تواند به عنوان عنصر میانجی و یا در وضعیت وجود تنش میان هند و پاکستان، تحت عنوان مساعی جمیله و یا عنصر میانجی ایفای نقش کند و این نیز حوزه خاصی برای همکاری و همگرایی ایران و هند محسوب می‌شود.

۳-۶. تعاملات و ساختارهای فرامنطقه‌ای: پیمان شانگهای

برآیند تحول ساختاری و عملکردی در سازمان شانگهای که به عنوان یک سازوکار منطقه‌ای با هدف توسعه اعتمادسازی امنیتی بین کشورهای روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در سال ۱۹۹۶ تشکیل شد، منجر به شکل‌گیری «سازمان همکاری شانگهای» در سال ۲۰۰۱ شد. در حقیقت با گسترش اهداف و سیاست‌گذاری‌های این گروه از اقدامات و مباحث امنیتی به موضوعات اقتصادی و همکاری‌های سیاسی و عملکرد و موفقیت نسبی «گروه شانگهای ۵» موجب شد تا ضمن پذیرش ازبکستان به عنوان ششمین عضو، تأسیس سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک سازمان منطقه‌ای به طور رسمی در اجلاس ۲۰۰۱ در شانگهای چین اعلام شود. پذیرش مغولستان در سال ۲۰۰۴ و سه کشور ایران، هند و پاکستان در سال ۲۰۰۵ به عنوان عضو ناظر، روند تکاملی و رو به گسترش این سازمان را تسریع و آن را به یکی از پویاترین سازمان‌های منطقه‌ای در سطح نظام بین‌الملل تبدیل ساخت. در این مسیر، تعاملات سازنده و با مدل بازی برد - برد ایران و هند با توسعه روابط همه‌جانبه با سایر بازیگران اصلی حوزه آسیای جنوب شرقی و برخی از کشورهای مهم آسیای مرکزی می‌تواند کفه قدرت ایران و هند در چهارچوب سازمان مذکور را سنگین‌تر کند (Freire, M., 2010, p. 23). سازمان همکاری شانگهای به منظور تحقق اهداف پیش‌بینی شده در اساسنامه، اقدام به نهادسازی‌های متعددی در چهارچوب اهداف و ساختار خود نمود و نهادهایی مانند «ساختار ضد تروریستی منطقه‌ای» برای مقابله با سه نیروی اهریمنی مورد هدف سازمان یعنی تروریسم، جدایی طلبی و افراط‌گرایی را

تأسیس کرد (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۸، صص. ۷۷-۷۶). در این روند، نگاه سازنده و مثبت وزیر خارجه جدید هند به مسائل و چالش‌های این کشور با همسایگان خود به‌ویژه پاکستان و چین، در روند توسعه و پیشرفت مذاکرات میان دهلی و کشورهای همسایه همچون سریلانکا، نپال، بنگلادش، مالدیو و بوتان تأثیرگذار بوده و برنامه‌های سیاست خارجی دهلی در منطقه جنوب آسیا و آسیای غربی در دوران اخیر با شتاب و تحرک بیشتری نسبت به گذشته دنبال می‌شود؛ از این رو با توسعه سازوکارهای تعریف‌شده در پیمان مذکور و نوع بازیگری هندوستان در این سازمان، پیمان شانگهای می‌تواند زمینه‌های بالقوه لازم برای همگرایی جمهوری اسلامی ایران و هند را فراهم سازد.

۴. عمده‌ترین عرصه‌های تقابل و واگرایی ایران و هندوستان

اگرچه دو کشور ایران و هند بر اساس آنچه ارائه شد، در حوزه‌های مختلف دارای دیدگاه و حتی منافع مشترک هستند اما وجود دیدگاه‌های متفاوت در برخی عرصه‌ها نشان می‌دهد وجود چالش‌هایی در سیاست خارجی و تعاملات دوسویه ایران و هند سبب بروز برخی رقابت‌های واگرایانه شده که به مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود:

۴-۱. تعاملات فزاینده غرب‌گرایی هند

همان‌گونه که گفته شد، تصور نخبگان سیاسی هند بر این نکته متمرکز است که تا دو دهه گذشته هندوستان خارج از دایره بلوک غرب عمل نموده و فضای دوران پس از جنگ سرد و شکل باختن نظام دوقطبی، ظرفیت جدیدی را برای نقش‌آفرینی و کنشگری فعالانه و متفاوت از گذشته برای آن کشور فراهم ساخته، اکنون تحولی اتفاق افتاده و فرصتی پیش آمده که به معنی ضرورت همکاری با غرب است؛ لذا با نگاهی واقع‌گرایانه و امنیت‌محور به غرب، از اولویت‌های سیاست خارجی هند، توسعه و تعمیق روابط همه‌جانبه با ایالات متحده امریکاست. برخی از کارشناسان بر این اعتقادند که حوادث تروریستی بمبئی در قامت «یازده سپتامبر منطقه‌ای»، یک حادثه تروریستی

عادی نبوده و طراحان آن اهدافی بزرگ‌تر را دنبال می‌کنند که تشدید تنش در روابط هند و پاکستان، تنها یکی از اجزای آن است؛ اگرچه غرب از مدت‌ها پیش در گفت‌وگو با مقامات هندی سعی در تعریف منافع مشترکی بین دو طرف در مقابله با بنیادگرایی اسلامی داشته و حوادثی از این نوع، کمک شایانی به تحریک هند در این زمینه کرده است. امریکا نیز با توجه به مهم‌ترین مشکل غرب در خاورمیانه و در مقابله با گسترش اسلام‌گرایی در منطقه و در اختیار نداشتن نیروی انسانی مناسب برای مقابله با درگیری‌های میدانی که به شکلی آشکار خود را در صحنه افغانستان و عراق نشان داده، در پی یافتن هم‌پیمانان منطقه‌ای است که با لحاظ شرایط فوق هند در رأس اولویت‌ها خواهد بود که هم از انگیزه لازم و هم از نیروی انسانی کافی برخوردار است (زاهدی موحد، ۱۳۸۶، ص ص. ۶۹-۷۲). در این راستا جهت‌گیری و تمایلات شدید هندوستان و عزم جدی آن کشور در ورود به معادلات امنیت بین‌الملل آن‌هم در سطوح کلان و جهانی به عنوان یک برنامه و هدف استراتژیک، وضعیتی را رقم زد که دولت هند در صدد خاتمه دادن به سیاست پیشین خود مبتنی بر عدم همکاری و اتحاد با ایالات متحده و برقراری همکاری‌های استراتژیک مستحکم و در حقیقت بی‌سابقه با واشنگتن برآمده و در نقطه مقابل، ایالات متحده نیز به واسطه اتحاد با هند به لحاظ موقعیت استراتژیک هند در این قاره، در آسیا استقرار یابد و در مقابل، هند به منافع محدودی که برخی از آنها نامحسوس و برخی دیگر سؤال‌برانگیز و مشکوک است، دست می‌یابد. از جمله این منافع می‌توان دسترسی هند به فناوری هسته‌ای و بهره‌گیری از توان صنایع نظامی ایالات متحده و فناوری پیشرفته آن، و در ازای آن نقش احتمالی هند در طرح واشنگتن برای شکل‌دهی مجدد معادلات امنیتی جهانی به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، نام برد.

در بُعد اقتصادی، رشد و توسعه برنامه‌های عملیاتی مبتنی بر تولید نرم‌افزارهای پیشرفته و مراکز مخابراتی و انتقال آن از امریکا به هند به بهترین نحوی حاصل آمده است. هند ممکن است به این نتیجه برسد که منافع ایالات متحده در هند به اندازه کافی

قوی و فزاینده است و هند به اندازه کافی برای استراتژی آسیایی آمریکا مهم است که دهلی نو می‌تواند به این مسیر بدون هیچ‌گونه پیامد و نتیجه‌ای ادامه دهد. به لحاظ سیاسی نیز، ایالات متحده اعلام کرده به روند تبدیل هند به قدرت جهانی در قرن بیست و یکم کمک خواهد کرد. در این راستا ایالات متحده با وعده و وعید به حمایت از تلاش هند برای کسب جایگاه ثابت در شورای امنیت سازمان ملل متحد حتی بدون برخورداری از حق وتو اقدام کند. از سوی دیگر روابط نظامی دو کشور نیز به نحو مطلوبی در قالب موافقت گسترده و در عین حال بحث‌برانگیزی که از آن تحت عنوان ساختار جدید روابط دفاعی هند و ایالات متحده یاد می‌شود، در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۵ به امضای وزرای دفاع دو کشور رسید. طبق این قرارداد، طرفین متعهد به همکاری با یکدیگر در عملیات چندملیتی شدند. علاوه بر این، طرفین متعهد شدند به تقویت و استحکام توان نظامی خود در جهت افزایش امنیت و مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی پردازند. دو کشور همچنین گفتگوهایی در مورد استراتژی دفاعی و تبادلات اطلاعاتی با یکدیگر خواهند داشت. همچنین لازم است به این نکته اشاره شود که ارتش آمریکا در جست‌وجوی شریک نظامی دائمی است تا بتواند مسئولیت بیشتری برای انجام عملیات کوتاه‌مدت خود در آسیا بر عهده گیرد (fpif.org, 2005)؛ لذا همان‌گونه که اشاره شد در این روند و با توسعه و تعمیق روابط دو کشور، احتمالاً هندوستان می‌تواند واسطه مهمی میان ایران و جامعه بین‌المللی در یک مجموعه از مسائل (جدا از بحران غنی‌سازی) باشد. از سوی دیگر آمریکا بر این اعتقاد است که روابط ایران و هند برای منافع آمریکا بی‌خطر است. گرچه هند به عنوان یک مصرف‌کننده عمده انرژی به طور مسلم در پی تأمین منابع بادوام و همیشگی است اما این روابط ویژه تک‌بعدی میان ایران و هند ناقص است و نقطه نقض آن در این واقعیت نهفته که هند در وضعیت‌های خاص و در حالت انتخاب میان ایران یا آمریکا، گزینه دوم را انتخاب کند و در مسائل استراتژیک و در مثلث ایران - هند - آمریکا، در اغلب موضوعات به‌ویژه در پرونده هسته‌ای، هندوستان هم‌راستا با سیاست آمریکا عمل

کرده است (Shenne, 2010, pp. 341-363) کما اینکه در جریان پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی، هند دو رأی علیه ایران داد: نخست به قطعنامه سپتامبر ۲۰۰۵ و سپس برای ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل در فوریه ۲۰۰۶. این آرا از جهات بسیاری خشم سیاست‌سازان امریکایی را که از تلاش هند در جلب توجه همزمان تهران و واشنگتن تردید داشتند، کاهش داده است. گرچه مقامات هندی و امریکایی سیاست خارجی مستقل هند را تصدیق کرده‌اند، هند دریافت که کوتاهی و قصور در حمایت از اقدامات مخالف ایران در شورای امنیت سازمان ملل، معامله هسته‌ای ارزشمند امریکا و هند را به مخاطره می‌افکند. همچنین هندوستان از سال ۲۰۰۶ میلادی که تازه‌ترین تحریم‌ها علیه ایران به تصویب رسید، تعهد خود را به پایبندی به این تحریم‌ها اعلام کرد. البته دهلی نو (همانند مسکو و پکن) بارها بر بی‌ثمری این راهکار در متوقف کردن برنامه هسته‌ای ایران تأکید کرده است. ایران نیز هیچ‌گاه از برنامه تسلیحاتی هسته‌ای هند حمایت نکرده و در سال ۱۹۹۸، از قطعنامه شورای امنیت علیه آزمایش بمب هسته‌ای دهلی نو پشتیبانی کرد. ایران تاکنون بارها از دهلی نو و اسلام‌آباد خواسته که به معاهده منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای بپیوندند. اکنون با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها که چرا هند در شورای حکام علیه ایران رأی داد و چرا هند در سیاست خارجی خود سعی می‌کند امریکا را بر ایران ترجیح دهد، چندان دشوار نیست، نگاه هند به سوی قدرت‌های بزرگ بیشتر از نگاه به قدرت‌های منطقه‌ای است و علت اینکه هند کشورهای هم‌چون انگلیس، فرانسه، امریکا، روسیه و حتی چین را که رقیب خود می‌داند نسبت به ایران اولویت می‌دهد، کار دشواری نخواهد بود و در مقابل باید پرسید چرا انتظارات ایران از هند ثابت مانده است؟

در واقع رویکرد حاکم بر هند و نگرشی که این کشور به ایران داشته تغییر کرده ولی نگاه ایران به هند ثابت مانده است. به همین دلیل وقتی تغییراتی در سیاست خارجی هند نسبت به ایران اتفاق می‌افتد در ظاهر این اتفاقات برای ایران غیرمنتظره

جلوه می‌کند زیرا هنوز انتظارات ایران از هند ثابت مانده است. این در حالی است که اکنون جهت‌گیری سیاست خارجی هند سیال و بر پایه اصل منافع‌محور تعیین می‌شود و این کاملاً بدیهی است که هرکجا منافع هند ایجاب کند بر اساس امنیت و منافع ملی خویش حرکت کند. به همین دلیل وقتی بحث فعالیت‌های هسته‌ای ایران مطرح می‌شود، موضع رسمی هند این است که پیوستن به مقررات بین‌المللی داوطلبانه است و اکنون که ایران داوطلبانه به مقررات بین‌المللی پیوسته، اجرای این مقررات الزام‌آور است. به همین روش، هند رأی علیه ایران را توجیه می‌کند و یا حتی به‌صراحت اعلام می‌کنند که هند با توجه به اینکه می‌داند فعالیت هسته‌ای ایران صلح‌آمیز است ولی تمایلی ندارد قدرت هسته‌ای جدیدی وارد عرصه منطقه شود. آنها در مورد مسائل هسته‌ای اسرائیل می‌گویند که ایران و اسرائیل برای ما یک کشور هستند و ایران را برای ایران می‌خواهیم و انتظار داریم ایران نیز هند را فقط برای هند بخواهد.

۲-۴. گسترش حوزه نفوذ اسرائیل

معادلات امنیت منطقه‌ای به‌ویژه در فضای ژئواستراتژیک خاورمیانه به‌ویژه جریان شکل‌گیری و رشد بیداری اسلامی و بهار عربی از یک‌سو و رقابت فشرده و تضاد آنتاگونیستی ایران و اسرائیل، وضعیتی را رقم زده که هر دو کشور ایران و هند، روابط و تعاملات دو و چندجانبه با سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را با دقت کامل رصد کنند و هرگونه ارتباط و انعقاد پیمان با سایر دولت‌ها، برای دیگری حساس و مهم تلقی شود.

اگرچه هندوستان دو سال پس از اعلام تأسیس رژیم اشغالگر قدس (۱۹۵۰) آن رژیم را مورد شناسایی قرار داد اما آغاز روابط رسمی و دیپلماتیک هند و اسرائیل به دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط نظام دوقطبی برمی‌گردد و این ناشی از پیروی هند از سیاست عدم تعهد و حمایت از جنبش‌های ملی، ضداستعماری و یا آزادی‌خواه و از جمله به رسمیت شناختن جنبش آزادی‌بخش فلسطین بود (Ginat, 2004, pp. 191-4). اما با پایان یافتن جنگ سرد و تغییر رویکرد و

سیاست خارجی هند این روابط در شکل جدید و به صورت رسمی و علنی در مقیاسی گسترده‌تر رو به تزاید نهاد، اگرچه در گذشته مقامات دو کشور تعاملات پنهانی و محدودی را تجربه کرده بودند که سرفصل آن عبارت است از:

- ❖ سفر مخفیانه ژنرال شالیت، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش اسرائیل به هند در سال ۱۹۶۳ و مذاکره با هم‌تایان هندی خود در موضوع همکاری‌های دفاعی و امنیتی؛
- ❖ ارسال کمک‌های اسرائیل به هند در سال ۱۹۶۲ در جریان جنگ هند و چین؛
- ❖ مساعدت‌های اسرائیل به هند در سال ۱۹۶۹ در جنگ هند و پاکستان؛
- ❖ ارسال کمک‌های تسلیحاتی هند به اسرائیل در سال ۱۹۶۷ در جریان جنگ اعراب و اسرائیل؛

❖ آغاز روابط اطلاعاتی سرویس اطلاعاتی دو کشور از سال ۱۹۸۰ و تعاملات پنهانی و تبادل اطلاعات بین هند و اسرائیل (Pant, 2004, pp. 63-5). اگرچه این نوع تعاملات و تأثیرات امنیتی مترتب بر آن برای ایران و اسرائیل از حساسیت خاصی برخوردار است اما در انتخاب‌ها به‌ویژه در انعقاد پیمان‌های امنیتی نمی‌توان کشوری را از انتخاب بدیل‌های ممکن محروم ساخت و لذا نمی‌توان به هند از این بابت خرده گرفت، چراکه هر کشور در تعاملات داخلی و خارجی خویش بر اساس منافع ملی و ارزیابی از فرصت‌ها، آسیب‌ها و تهدیدات امنیتی خود تصمیم می‌گیرد.

در تداوم این تعاملات و در دهه ۱۹۸۰، همکاری‌های نظامی و اطلاعاتی هند و اسرائیل دامنه وسیع‌تری را در بر گرفت به گونه‌ای که حتی گفته شده طرح مشترک دو کشور برای حمله به تأسیسات هسته‌ای پاکستان مطرح شد ولی به علت بیم هند از اقدام احتمالی و تلافی‌جویانه پاکستان، این طرح کنار گذاشته شد (Blechman, 2009, p. 34). هند همچنین خواستار آن است که روابط مهم خود با اسرائیل را که از روسیه به عنوان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده تسلیحاتی آن پیشی گرفته است، حفظ کند. همکاری دفاعی میان هند و اسرائیل از ۱۹۹۲ که روابط رسمی میان آنها بهبود یافت، توسعه یافته است. این همکاری‌ها فروش مقادیر زیادی از سیستم‌های تسلیحاتی و آموزش نظامی

گسترده، همچنین همکاری‌های دفاعی و دیدار مقامات عالی دو کشور را شامل می‌شود که می‌توان به دیدار رسمی آریل شارون نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی طی دیدار رسمی چهارروزه از هند اشاره کرد. اگرچه رژیم اسرائیل برای نفوذ در شرق آسیا و اقیانوس هند سال‌ها برنامه‌ریزی کرده اما حضور در این منطقه حساس، اوضاع را پیچیده‌تر خواهد ساخت.

۳-۴. مسئله کشمیر: تعاملات جهت‌دار حاکمیت هند با مسلمانان

تلاش‌های هند به منظور جلب نظر کشورهای مسلمان همچنین به منظور جلوگیری از تلاش‌های پاکستان برای ایجاد حمایت از موضع خود در کشمیر، همه کشورهای اسلامی را شامل می‌شد. کارشناسان بر این اعتقادند که «تولد کشور پاکستان، چالشی برای هند به شمار می‌آید زیرا بار مشکل جمعیت مسلمان در هند را که حدود صد میلیون نفرشان پس از جدایی از پاکستان از سرزمین مادری، در کشور باقی ماندند، بر دوش دهلی نو نهاد زیرا جدایی پاکستان از هند نه‌تنها منجر به جدایی سرزمینی شد که از نظر رهبران هند میراث پدری‌شان محسوب می‌شد، بلکه به فرضیه در عذاب بودن مسلمان هندی همچون بمب ساعتی نگریسته می‌شود که خطر بروز کشمکش داخلی را مطرح می‌سازد (کیسینجر، ۱۳۸۱، ص. ۲۴۹). به نظر می‌رسد امروزه هند در صدد است تا در چهارچوب حل بحران خطرناک کشمیر از پتانسیل‌های موجود در کشورهای اسلامی منطقه بهره‌برداری کند و عاقلانه و به دور از منافع زودگذر، مشکل کشمیر را حل کند و مصالح درازمدت خود را لحاظ نماید. دعوای میان هند و پاکستان بر سر کشمیر و طرح این موضوع در محافل سیاست داخلی ایران تا اندازه‌ی بسیاری بر نگاه دهلی نو بر تهران تأثیرگذار بوده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به موقعیت ویژه جمهوری اسلامی ایران در منطقه و ظرفیت‌های خاص اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و امنیتی و جایگاه این کشور در معادلات منطقه‌ای،

کارشناسان بر این اعتقادند که جمهوری اسلامی ایران می‌تواند نقشی استراتژیک در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و اقتصاد سیاسی تجارت و ترانزیت انرژی در منطقه و نیز جهان ایفا کند. این موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی به نوبه خود می‌تواند ایران را به یکی از قطب‌های قدرت منطقه‌ای و نیز جهانی در عرصه تولید و نیز انتقال انرژی تبدیل کند (Matutinovic, 2009, pp. 61-88). در این راستا شکل‌گیری ایده احداث خط لوله صلح در مسیر ایران، پاکستان و هند از سوی ایران در اوایل دهه ۱۳۸۰ گام بزرگی در راستای ایجاد و توسعه همکاری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در جهت نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل و نیز تأمین منافع ملی کشور در این منطقه از جهان تلقی می‌شود، زیرا ایران به عنوان یکی از تولیدکننده‌های بزرگ انرژی در جهان فرصت خوبی برای برخورداری از این ابزار را در جهت توسعه همکاری‌های بین‌المللی و با همسایگان در اختیار دارد؛ تاجایی که اتصال خط لوله گاز ایران به پاکستان و هند و در ادامه تا شرق آسیا و رسیدن به چین و در نهایت در منتهی‌الیه شرق دنیا، می‌تواند بازارهای هدف را در دست گیرد و با بهره‌گیری از ابزار کارآمدی به نام دیپلماسی اقتصادی، ضمن تأمین منابع مالی در مسیر رشد و توسعه بر اساس آنچه در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران آمده است، عمق استراتژیک خود را گسترش دهد.

از سوی دیگر حضور هدفمند، منطقی و فعالانه ایران در سازوکار پیمان شانگهای و عبور از وضعیت ناظر در این پیمان و تلاش برای ارتقای سطح عضویت و ورود به آن سازمان به عنوان عضو رسمی این پیمان سیاسی، اقتصادی و امنیتی و در کنار آن توسعه همکاری‌های همه‌جانبه با اعضای پیمان شانگهای می‌تواند زیربنای اولیه برای توسعه همکاری و همگرایی منطقه‌ای و زیر ساخت‌های اولیه شکل‌گیری جامعه امن از نوع جوامع امن کثرت‌گرا را فراهم سازد؛ اگرچه در این فرایند مسائل و موضوعاتی همچون تحریم‌ها، سیاست امریکا در راستای محصورسازی ایران و همچنین روابط رسمی و رو به تزاید هند با امریکا و اسرائیل و نفوذ لابیست‌های قدرتمند صهیونیسم

در هند، در کنار برخی نقاط ضعف دستگاه دیپلماسی ایران، از موانع اصلی این روند محسوب می‌شوند؛ با این وجود موضوع انرژی و همکاری‌های امنیتی و مقابله با تروریسم بین‌المللی پتانسیل‌های لازم برای تداوم و تعمیق همکاری‌ها را در اختیار دو طرف می‌گذارد.



منابع و مآخذ

- الکس، جی. (۱۳۸۶). *جوامع امن و همسایگان*. ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، ب. (۱۳۷۸). *مردم، دولت‌ها و هراس*. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، ب. و ویور، الف. (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها*. ترجمه رحمان قهرمان‌پور. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پژوهشکده انرژی، (۱۳۸۵). «استراتژی انرژی هند و جایگاه ایران». *اقتصاد انرژی*. سال ۱۳۸۵. شماره ۸۷.
- جیمز فالتزگراف، ر. (۱۳۸۳). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
- زاهدی موحد، م. (۱۳۸۶). «تأثیر حوادث بمبئی بر سیاست خارجی هند در منطقه». *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*. شماره ۲۲۸. تهران: وزارت امور خارجه. صص ۶۹-۷۲.
- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۹). «اصول ثابت تولید ثروت ملی». *مجموعه مقالات همایش سیاست خارجی توسعه‌گرا*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. ص ۷۹.
- سیف‌زاده، ح. (۱۳۶۹). *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سفیر.
- شیهان، م. (۱۳۸۸). *امنیت بین‌الملل*. ترجمه دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاظمی، ع. الف. (۱۳۷۰). *نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل*. تهران: نشر قومس.
- کوزه‌گر کالجی، و. (۱۳۸۸). «تأملی بر طرح تشکیل باشگاه انرژی در سازمان همکاری شانگهای». *فصلنامه علمی - پژوهشی تدبیر*. شماره ۵۱. تابستان ۱۳۸۸. صص ۷۶-۷۷.
- کیسینجر، ه. (۱۳۸۱). *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

لینکلینتر، الف. (۱۳۸۵). جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل. ترجمه بهرام مستقیم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- Blechman, B. (2009). *Pakistan and Israel*. Washington. DC: Stimson Center.
- Brulhart, M. & Matthews, A. (2007). *EU External Trade Policy. The European Union: Economics and Politics*. London: Cambridge University Press.
- Chaulia, S. (2002). "BJP, India's Foreign Policy and the Realist Alternative to the Nehruvian Tradition". *International Politics*. Vol. 39. No. 2. pp. 215-234.
- Etzioni, A. (1965). *Political unification: A Comparative Study of Leaders and Forces*. New York: Holt. Rinehart and Winston.
- Fair, C. Ch. (2011). "The Militant Challenge in Pakistan". *Asia Policy*. No. 11. January 2011. pp. 105-109.
- Frelre, M. & Kanet. R. (2010). *Key Players and Regional Dynamics in Eurasia*. New Delhi: Palgrave Macmillan.
- Ganguly, S. (2003). "India's Foreign Policy". *World Policy Journal*. Vol. 20. No. 4. Winter 2003. pp. 23-49.
- Ginat, R. (2004). *India and the Palestine Question: The Emergence of the Asia-Arab block and India*. in The Quest for hegemony in the Post-colonial Third World.
- Groom, A. J. R. & Taylor, P. (1998). "Functionalism and international relations". In: Groom and Taylor. (Eds). *Theory and Practice in International Relations: Functionalism*. New York: Crane. Russak.
- Hass, E. B. (1964). *Beyond the Nation-State*. Stanford: Stanford University Press.
- Huntington, S. P. (1993). "Clash of Civilizations". *Foreign Affairs*. Summer. Vol. 72. No. 3. pp. 123-139.
- Khosla, I. P. (Ed) (2008). *India and The gulf*. New Dlhi: Konark Publishers.
- Matutinovie, I. (2009). "Oil and the Political Economy of Energy". *Policy*. Vol. 37. No. 11. pp. 61-88.

McLean, I. (1996). *Oxford Concise Dictionary of Politics*. Oxford University Press.

Plano, J. & Olton, R. (1982). *The International Dictionary*. Western Michigan University press.

Shenna, J. C. (2010). "The Case Against Iran: Regionalism as the West's Last Frontier". *The Middle East Journal*. Vol. 64. No. 3. Summer. pp. 341-363.

www.armtrade.sipri.org

www.article.oxinads.com

www.strategicreview.org

www.fpif.org

